



تجاری که باید آنها را پاس داشت

جرج حبش و جبهه خلق برای آزادی فلسطین

۲۲ بهمن، سالروز قیام مسلحانه‌ی توده‌های مردم فرارسیده است. این روز، برای طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم ایران از یک سو یادآور خاطره‌ی شیرین سرنگونی حکومت شاه و از سوی دیگر، تلخی مصادره‌ی انقلاب توسط مرتجعین به رهبری خمینی است.

مبارزات طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم علیه رژیم شاه با فرارویی به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه، حکومت قدرت شاه را سرنگون کرد. این خود، نشان داد که حکومت‌های دیکتاتور و سرکوبگر هر اندازه که بر طول و عرض دستگاه سرکوب و ماشین نظامی خود بیافزایند، در مقابل توده‌ی متحدی که بپا خاسته و به اشکال نیرومند و کارآی مبارزه، اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات توده‌ای و قیام مسلحانه، روی آورده است، تاب مقاومت ندارند و درهم فرومی‌ریزند.

اما، شادکامی سرنگونی رژیم شاه، با کسب قدرت سیاسی توسط مرتجعین و برپایی حکومت اسلامی، به کام زحمتکشان زهر شد. دیگر نیازی به بازگویی این مسئله نیست که توده‌های مردم ایران در طول سال‌های پس از استقرار جمهوری اسلامی، با چه رنج و عذابی رو به رو بوده‌اند.

اکنون، ۲۹ سال پس از قیام مسلحانه‌ی ۲۲ بهمن، نه تنها تضادهایی که به قیام انجامید، حل نشده و حتا تخفیف نیافته، بلکه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری این تضادها را به منتها درجه تشدید نموده‌اند. این تضادها، جز با برپایی انقلابی دیگر حل نخواهند شد؛ انقلابی که جمهوری اسلامی را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشد، انقلابی که با نظام ستمگرانه‌ی سرمایه‌داری تعیین تکلیف کند و

در صفحه ۲

مبارزه لوکوموتیو
رانان آلمانی، الگوی
مبارزه کارگران اروپا ۴

جرج حبش بنیانگذار و رهبر تاریخی جبهه خلق برای آزادی فلسطین روز ۶ بهمن ۱۳۸۶ (۲۶ ژانویه ۲۰۰۸) در یک بیمارستان امان، پایتخت اردن، درگذشت. حبش از سال ۲۰۰۰ دیگر دبیر اول جبهه خلق برای آزادی فلسطین نبود. پس از وی ابو علی مصطفی دبیر اول جبهه خلق برای آزادی فلسطین شد که در پی عملیات تروریستی دولتی اسرائیل در اوت ۲۰۰۱ کشته شد و سپس احمد سادات دبیر اول این جبهه شد. او در ژانویه ۲۰۰۲ توسط حکومت خودگردان دستگیر و روانه‌ی زندان شد. به رغم تمام این تغییر و تحولات در سطح رهبری جبهه خلق برای آزادی فلسطین، تا لحظه‌ای که جرج حبش زنده بود، نام وی با این تشکل و مسئله‌ی فلسطین گره خورده بود. اما چرا؟

حبش از همان ابتدای تأسیس دولت اسرائیل مانند کل مردم فلسطین با ستم و جور روبه‌رو شد. در ژوئیه ۱۹۴۸ وی را به همراه خانواده از شهر زادگاهش اخراج می‌کنند. او در سال ۱۹۵۲ جزو بنیانگذاران "جنبش ناسیونالیست‌های عرب" می‌شود که به ایده‌ها و عقاید جمال عبدالناصر متمایل بود. برای این تشکل، آزادی فلسطین فقط با بسیج مردم آن میسر نیست و باید کشورهای عربی جبهه‌ی واحدی را علیه اسرائیل تشکیل دهند. به تدریج آن چه به نام ناصریسم توصیف می‌شد رنگ باخت و هم‌زمان با ورود حبش به بیروت در سال ۱۹۶۴، جنبش ناسیونالیست‌های عرب شاخه‌ی فلسطین خود را در این شهر ایجاد می‌کند. این شاخه دو سال بعد، در صفحه ۳

ابعاد تکان دهنده سوانح ناشی از کار

جنبش معلمان یک سال پس از شروع توفانی

پیگیری و مقاومت در برابر سرکوب، و به رغم همه‌ی هزینه‌هایی که پرداختند، به اصلی‌ترین خواست‌های شان و باز به رغم همه‌ی وعده و وعیدهای مقامات دولتی از جمله مجلس نشینان، نرسیدند. گویی گوش‌های حاکمان را با سرب پر کرده‌اند که هیچ گوش شنوایی برای فریاد کارگران و زحمتکشان، برای شکم‌های گرسنه و فریاد حق طلبی آن‌ها ندارند.

در صفحه ۵

یک سال از آغاز آخرین موج اعتراضات معلمان می‌گذرد. از بهمن ماه سال ۸۵ موج جدیدی از مبارزات معلمان، با تجمع آن‌ها در برابر مجلس و در اعتراض به بازپس‌گیری "لابچه نظام هماهنگ پرداخت" آغاز گشت که ماه‌ها ادامه پیدا کرد. به دنبال این اعتراضات که به تجمع اسفند ماه و اعتصاب معلمان در روزهای ۲۶ و ۲۷ فروردین منجر شد، معلمان مورد تهاجم همه جانبه حاکمیت قرار گرفتند. معلمان به رغم

بخشنامه شاهرودی لغو اعدام در ملاء عام، یا ممنوعیت انتشار تصاویر اعدام‌ها؟

نظام‌های سرکوبگر نه می‌توانند از سیاست کشتار دست بردارند و نه قادر هستند از عملکرد سرکوبگرانه خود در دراز مدت دفاع کنند. رهبران اینگونه نظام‌ها، هنگامی که با موج اعتراض و مخالفت‌های داخلی و خارجی، رو به می‌شوند، می‌کوشند چهره عوض کنند. یک روز برای ایجاد وحشت در توده‌ها، توحش بربریت و اقدامات سرکوبگرانه‌ی خود را با آب و تاب تبلیغ می‌کنند. روز دیگر وقتی عرصه را بر خود تنگ می‌بینند، با صدور بخشنامه‌های کذابی در صدد بزرگ کردن چهره خود بر می‌آیند. زمانی با افتخار اقدامات ارتجاعی خود را در بلندگوها فریاد می‌زنند. روز دیگر وقتی اقدامات جنایت آمیزشان به جای ایجاد وحشت در توده‌ها، انزجار و نفرت عمومی را در جامعه بر می

در صفحه ۶

تجاری که باید آنها را پاس داشت

جامعه را از شر کثافات و عوارض حکومت دینی و نظام طبقاتی رها سازد. مردمی که در مبارزات منجر به سرنگونی رژیم شاه شرکت داشته اند و شاهد به یغما رفتن دستاوردهای انقلاب ۵۷ توسط دستگاه ارتجاعی حاکم بوده اند، البته در این سال ها، مبارزات خود را علیه جمهوری اسلامی، در اشکال متعددی ادامه دادند و تلاش فراوان به کار بردند تا به حاکمیت این رژیم سرکوبگر و ارتجاعی مذهبی پایان دهند.

اما نیروی انقلاب آتی، در اساس، نسل جوانی است که انقلاب ۵۷ و به یغما رفتن توسط ارتجاع حاکم را به چشم ندیده است. در دوران این حاکمیت نکبت بار زاده شده و رشد یافته و مادام که حکومت اسلامی بر سر کار است، هیچ آینده ی روشنی در انتظارش نیست. و این نسل، مصمم است مبارزات خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به سرانجام برساند. اما چه عواملی سبب شکست انقلاب ۵۷ شدند و چگونه می توان پیروزی انقلاب آتی را تضمین نمود؟

انقلاب ۱۳۵۷، انقلابی عموم خلقی و همگانی بود

در اوایل سال های حکومت شاه، تضادهای نهفته در جامعه تشدید شده و به نقطه ی ستیز و انفجار رسیدند. واکنش توده ها به این شرایط، ابتدا رشته ای از شورش های تهدیدستان شهری بود و پاسخ حکومت شاه به این شورش ها، سرکوب و سرکوب بیشتر. اما با هر سرکوب، موج اعتراض و مبارزه ی علنی وسعت می گرفت. سرکوب خونین تظاهرات ۱۷ شهریور، مرحله ی جدیدی در رشد و اعتلای جنبش پدید آورد. بحران انقلابی به یک موقعیت انقلابی فرارونید. توده ی مردم با مبارزات خود نشان می دادند که دیگر به وضع موجود تمکین نمی کنند و به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم شاه رضایت نمی دهند.

اعتصابات، کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی را فرا گرفت. طبقه ی کارگر با حضور خود در این مبارزات، تناسب قوا را به نفع انقلاب برهم زد و اعتصاب کارگران صنعت نفت، ضربه ی مهلکی بر رژیم شاه وارد آورد. اعتصاب عمومی سیاسی، به شاه و اربابانش نشان داد که دیگر راه نجاتی باقی نمانده است. نه سرکوب، نه رفرم و نه

تعویض پی در پی کابینه ها، قادر نبودند جلوی سیلی را که به راه افتاده بود، سد نمایند. طوفان انقلاب می رفت که به سال ها دیکتاتوری رژیم پهلوی در ایران پایان دهد. شاه ناگزیر به فرار شد و قیام مسلحانه ی ۲۲ بهمن، طومار نظام سلطنتی را در هم پیچید. اما، طبقه ی کارگر و توده هایی که با جانفشانی به حکومت ستمگر شاه پایان دادند، داغ دهه ها سرکوب و اختناق را برتن وجان داشتند. طبقه ی کارگر که پیگیرترین نیروی انقلاب بود و تضمین پیروزی انقلاب تنها می توانست با تشکل این طبقه و رهبری آن بر جنبش میسر شود، در دوران رژیم شاه از داشتن هرگونه تشکل مستقل محروم بود و آگاهی طبقاتی آن در سطح نازلی قرار داشت. لذا به عنوان یک توده ی بی شکل و فاقد استقلال طبقاتی به جنبش سرنگونی رژیم شاه پیوست و در امواج خرده بورژوازی که جامعه را فراگرفته بود، فرو رفت و در جنبش همگانی غرق شد.

این خود، زمینه ساز رهبری ارتجاع مذهبی بر جنبش همگانی گردید. این تجربه به وضوح نشان داد که اگر طبقه کارگر با استقلال طبقاتی در انقلاب شرکت نکند و مهر طبقاتی خود را بر انقلاب نکوبد، انقلاب، جز شکست سرنوشتی نخواهد داشت.

مرگ بر شاه، بعد چه؟

بی سازمانی و سطح نازل آگاهی طبقه ی کارگر و توده هایی که انقلاب نتیجه ی از خود گذشتگی و جانفشانی آن ها بود، سبب گردید که آنان از نظامی که می خواهند جایگزین نظام سلطنتی پهلوی کنند، تصور روشنی نداشته باشند. شعار مرگ بر شاه، هر روز و شب در خیابان ها طنین انداز بود، اما روشن نبود که چه چیزی قرار است جایگزین رژیم شاه شود. انقلاب، همگانی بود و شعارها سلبی. مردم می دانستند که رژیم شاه را نمی خواهند، اما نمی دانستند چه می خواهند. این نقطه ی ضعف به خمینی مرتجع و حامیان او امکان داد، تدریجا ابتکار عمل را در دست بگیرند. پس از توافقات امپریالیستی در گوادولوپ، که مقرر شد شاه برود و خمینی قدرت سیاسی را در دست بگیرد، طرفداران خمینی، شعار ناتمام مرگ بر شاه را اینگونه به نفع خود تکمیل کردند: دیو چو بیرون رود، فرشته درآید. شاه رفت، و خمینی، این ضحاک زمان،

برمسند قدرت تکیه زد.

این تجربه می آموزد که اکنون دیگر نباید به شعار مرگ بر جمهوری اسلامی قناعت کرد، بلکه باید بدیل آن را که تضمینی بر حاکمیت توده های وسیع مردم بر سرنوشت خویش باشد، قرار داد. این بدیل، چیز دیگری جز حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان از طریق استقرار یک دولت شورائی نیست.

مساله ی قدرت سیاسی

اساسی ترین مساله ی هر انقلاب، مساله ی قدرت سیاسی است. تاریخ بشریت سرشار از انقلاباتی است که علی رغم جانفشانی توده های مردم، شکست خورده اند و در یک شکل آن، به جابجایی قدرت از یک بخش طبقه ی حاکم به بخش دیگر آن انجامیده اند. انقلاب ۱۳۵۷ توده های مردم ایران شکست خورد، چرا که قدرت سیاسی در دست طبقه ی سرمایه دار باقی ماند. ارتجاعی با ارتجاعی مهلک تر جایگزین شد. محمد رضا شاه در هماهنگی با قدرت های امپریالیست می خواست ایران را به جزیره ی ثبات و آرامش برای سرمایه ی جهانی تبدیل کند و برخی مطالبات را که مردم ایران دهه ها برای آن مبارزه کرده و جان داده بودند، به شکل اخته شده و ملوکانه در قالب رفرم های دهه ی چهل به اجرا درآورد. خمینی، که با همان حد از تحولات نیز درستیز بود، از موضعی ارتجاعی، در تضاد با مظاهر جامعه ی مدرن در این رویا به سر می برد که اسلام ناب محمدی را بر شئون زندگی مردم حاکم گرداند. اساس، حفظ نظام سرمایه داری بود با حذف مظاهر زندگی امروزی. از این رو در دوران حاکمیت رژیم اسلامی، نه تنها ستم و استثمار ناشی از نظام ستمگرانه ی سرمایه داری برجای ماند، بلکه جای اختناق و سرکوب پادشاهی را اختناق و سرکوب مذهبی گرفت و شرایطی به مراتب هولناک تر را بر زندگی توده های مردم تحمیل نمود. بنابراین برای این که انقلاب آتی بتواند به سرانجام پیروزمندش برسد، و به سرنوشت انقلاب شکست خورده پیشین دچار نشود، قدرت سیاسی باید در دست توده های کارگر و زحمتکش قرار گیرد یعنی یک قدرت کارگری باشد.

مبارزه ی ضد امپریالیستی، آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک

دهه ها حاکمیت سرکوب و اختناق نظام پهلوی توده ها را در ناآگاهی نگاه داشته بود

جرج حبش و جبهه خلق برای آزادی فلسطین

تجاریبی که باید آنها را پاس داشت

و این ناآگاهی، نتایج زینبار خود را در عرصه‌های گوناگون برجای گذارده بود. از جمله این که در تقابل با رژیم شاه، که ایران را به جزیره‌ی امن انحصارات امپریالیستی تبدیل کرده بود، خمینی با شعارهای ضدامپریالیستی پای به عرصه گذاشت؛ شعارهای عوام‌فریبانه و ضد امپریالیستی از موضع واپسگرایانه. اما در امواج خرده‌بورژوازی-مذهبی‌ی آستانه‌ی انقلاب، سرنگون‌کنندگان حکومت سلطنتی غافل بودند که مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، مبارزه‌ی علیه نظام سرمایه‌داری در کلیت آن است و مبارزه‌ی علیه نظام سرمایه‌داری، مبارزه‌ی است برای رهایی ستمدیدگان از هرگونه ستم، سرکوب و استثمار، مبارزه‌ی است برای برابری واقعی آحاد جامعه. تنها پس از کسب قدرت سیاسی توسط خمینی و متحدین‌اش بود که توده‌ها دریافتند قرار است به بهانه‌ی مبارزه‌ی به اصطلاح ضدامپریالیستی، حقوق سیاسی و اجتماعی مردم محدود شود، حقوق فردی آحاد جامعه به کل انکار گردد، قرار است زنان به خانه‌ها بازگردند، حجاب اجباری شود و بساط شلاق و سنگسار بر سر هر کوی و برزن برپاگردد.

مرور پیروزی قیام مسلحانه‌ی ۲۲ بهمن و سرنگونی نظام سلطنت و شکست انقلاب که ارتجاع طبقاتی و مذهبی را بر مسند قدرت نشاند، مروی است بر اساسی‌ترین تجارب مثبت و منفی یک رویداد سیاسی بزرگ در زندگی مبارزاتی توده‌های مردم ایران. آموختن از این تجارب و به کاربندی آنها برای پیروزی انقلابی که در پیش روست.

عبارتند از تشکیل یک دولت مستقل فلسطین با پایتخت بیت المقدس، جمع‌آوری شهرک نشین‌های اسرائیلی، بازگشت پناهندگان فلسطینی و بازسازی ساف به عنوان نماینده سیاسی فلسطین صورت می‌گیرد.

جرج حبش اندکی پیش از درگذشتش گفت وگویی بلندی را با یک فرانسوی به نام ژورژ مالرونو داشته که در ماه ژانویه ۲۰۰۸ در ۳۲۲ صفحه منتشر گشته است. وی یکی از افتخاراتش را چنین اعلام می‌کند: "تبدیل جبهه خلق برای آزادی فلسطین از یک جنبش ناسیونالیستی به یک تشکل مارکسیستی". او همچنین گفته است که به نظرش پایان اسرائیل به نفع "یک دولت دمکراتیک و لائیک که شامل یهودیان و فلسطینیان برابر حقوق" باشد، اجتناب‌ناپذیر است. وی در این گفت‌وگو از اقدامات انتحاری اسلامگرایان ابراز انزجار کرده و استفاده از اسلحه برای حل اختلافات درون فلسطینی را تقبیح نموده است. او ضمن پافشاری بر پرنسپ‌هایش، گفته است: "گاهی احساس می‌کنم که در پنجاه سال مبارزه، کاری نکرده‌ام".

با امیدواری به این که رهبری کنونی جبهه خلق برای آزادی فلسطین این واقعیت را در نظر بگیرد که نزدیکی به اسلامگرایان و مرتجعان همچون حماس برای این تشکل و از آن مهم‌تر آزادی و استقلال فلسطین زیان بار است، باید اضافه کرد که شاید شخصیتی مانند جرج حبش نتوانسته باشد، آن گونه که خود می‌گوید، در پنجاه سالی را که در مبارزه بوده "کاری" بکند، اما تشکلی که وی از بنیانگذارانش بوده، به رغم تمام اشتباهات و فراز و نشیب‌هایش، نقشی پراهمیت در جنبش فلسطین و مسئله‌ی فلسطین داشته است. تا وقتی که جبهه خلق برای آزادی فلسطین وجود نداشت، مسئله‌ی فلسطین اصلاً در سطح جهان مطرح نبود و به آن وقعی گذاشته نمی‌شد. اما این تشکل با اتخاذ تاکتیک‌های مبارزاتی، از جمله نخستین آن، ربودن هواپیمای ال‌آل، موجب شد که مسئله‌ی فلسطین به یک مسئله‌ی بین‌المللی تبدیل شود. بی‌جهت نیست که امروز مسئولان حکومت خودگردان و ادارمی شوند که برای درگذشت جرج حبش سه روز عزای عمومی اعلام کنند درحالی که همانان رهبرکنونی جبهه خلق را دستگیر و زندانی می‌کنند.

یاد جرج حبش به عنوان یک انقلابی همواره در خاطره‌ی تمام کسانی که برای رهایی از ستم و ظلم مبارزه می‌کنند زنده خواهد ماند.

۱۹۶۶، نخستین عملیات مسلحانه‌اش را انجام می‌دهد.

جنگ "شش روزه" اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و پایان واقعی ناصریسم عملاً پایان "جنبش ناسیونالیست‌های عرب" هم بود. اما از آن جایی که این فراز و فرود نمی‌توانست به نبرد برای رهایی فلسطین منجر شود، جرج حبش به تأسیس یک تشکل جدید به نام جبهه خلق برای آزادی فلسطین دست می‌زند. این تشکل نخستین عملیات مهم خود را روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۸ با ربودن یک هواپیمای خطوط هوایی اسرائیل، ال‌آل، آغاز می‌کند.

جبهه خلق برای آزادی فلسطین پس از انشعابی در سال ۱۹۶۹ به رهبری نانف حواتمه و واقعه "سپتامبر سیاه" در سال ۱۹۷۰ به عملیات خارج از خاک فلسطین پایان می‌دهد و از سال ۱۹۷۲ که خود را رسماً مارکسیست - لنینیست اعلام می‌نماید، نیروی خود را به عملیات مسلحانه در داخل فلسطین برضد حکومت اسرائیل متمرکز می‌کند.

اختلافات جبهه خلق برای آزادی فلسطین با رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و شخص یاسر عرفات در سال ۱۹۷۴ به اوج خود می‌رسد به طوری که این جبهه از کمیته‌ی اجرایی ساف خارج می‌شود، چرا که تا این زمان مسئله‌ی تأسیس یک دولت کوچک فلسطینی در نوار غزه و کرانه‌ی باختری رود اردن مطرح شده بود و عرفات نیز برای برخی زد و بندها به سازمان ملل متحد رفته بود. هر چند در سال ۱۹۸۱ جبهه خلق برای آزادی فلسطین به کمیته‌ی اجرایی ساف باز می‌گردد اما اختلافات، چند سال بعد دوباره اوج می‌گیرند تا جایی که جبهه خلق پس از توافقات اسلو به دام همکاری با جریان‌های ارتجاعی اسلامی همچون حماس می‌افتد. در این دوران جبهه خلق حتا تا تأیید اقدامات انتحاری اسلامگرایان پیش می‌رود. با اتخاذ چنین سیاست‌های نادرستی بود که جبهه خلق برای آزادی فلسطین بیش از پیش نفوذ خود را به ویژه در سرزمین‌های اشغالی به عنوان یک جریان چپ انقلابی از دست می‌دهد.

از آن جایی که جبهه خلق همواره مخالف استفاده از اسلحه برای حل اختلافات درونی فلسطین است از اقدامات اسلامگرایان فاصله می‌گیرد و در سال ۱۹۹۹ به دعوت حکومت خودگردان برای مذاکره بر سر نحوه‌ی اداره سرزمین‌های فلسطینی پاسخ مثبت می‌دهد و توافقاتی بر سر عمده‌ترین مطالبات که

گرامی باد ۱۹ بهمن

سی و هفتمین

سالگرد حماسه

سیاهکل

مبارزه لوکوموتیو رانان آلمانی، الگوی مبارزه کارگران اروپا

ماهانه با ۱۵۰۰ یورو تحت شرایطی طاقت فرسا با ۴۱ ساعت کار هفتگی روزگار می گذرانند، افزایش دستمزدها تنها به میزان ۴/۵ درصد بود. این پیشنهاد با قاطعیت از سوی تمامی رانندگان قطار رد شد. با این اقدام، دو راه حل در مقابل کارگران قرار گرفت. یا گردن گذاشتن به رهبری رفرمیستی اتحادیه سراسری کارگران راه آهن و پذیرش تصمیمات کارفرما و یا راه حلی رادیکال، جدایی از اتحادیه سراسری، بسیج توده کارگران و مقابله مستقیم با زورگویی کارفرما. کارگران راه دوم را انتخاب کردند و سرانجام پس از ۱۰ ماه مبارزه، موفق به تحویل خواسته های خود به کارفرما شدند. روز ۱۴ ژانویه، اعلام شد که دستمزد رانندگان قطار به میزان ۱۱ درصد افزایش یافته و ساعات کار از ۴۱ ساعت به ۴۰ ساعت کاهش می یابد. هر چند روشن بود که کارفرما هیچگاه نمی توانست با افزایش دستمزدها به میزان ۳۱ درصد، که خواست اول کارگران بود، موافقت نماید، اما بازهم وادار شد که به افزایشی ۱۱ درصدی گردن گذارد.

این پیروزی موجب تشدید روحیه مبارزاتی در میان توده های کارگر شده و یک بار دیگر به روشنی نشان داد که مبارزه مستقیم و سازش ناپذیر، موثرترین راه برای مقابله با سرمایه داران است. هنوز چند هفته ای از این پیروزی نمی گذرد، که بخشی از کارگران راه آهن خواستار افزایش ۱۱ درصدی دستمزدهای خود شده و بخشی از کارگران راه آهن شهری در برلین و مونیخ، صفوف اتحادیه های سازشکار خود را ترک کرده و به عضویت اتحادیه مبارز رانندگان قطار درآمده اند.

اکنون نیز مذاکرات مربوط به تجدید قراردادهای دسته جمعی بیش از ۱/۳ میلیون نفر کارگر و کارمند دولتی آلمان هم مراحل اولیه خود را می گذرانند. در دانمارک بیش از ۶۵۰ هزار کارگر و کارمند دولت، روند مذاکرات دو جانبه برای تجدید قراردادهای دسته جمعی را دنبال کرده و از هم اکنون در تدارک اعتصابات خود هستند. در مجارستان و جمهوری چک نیز، مبارزه با دولت سرمایه داران برای یک زندگی بهتر در میان کارگران دولت، از جمله کارگران راه آهن، جوانه میزند. در این کشورها نیز راه حل های رادیکال از حمایت بیشتری برخوردارند. در اینجا نیز تجربیات پیروزمند مبارزات متشکل علیه سرمایه داران، منبع الهام دهها هزار کارگر و کارمند دولت خواهد بود.

خواست اصلی میلیونها نفر کارگر و کارمند دولت در اروپای متحد، تبدیل نموده است. هر چند، مطابق قانونمندی های ذاتی مناسبات سرمایه داری، خواست دستمزد و حقوق بیشتر، یکی از مطالبات همیشگی کارگران و کارمندان، چه دولتی و چه غیر دولتی، بوده و طرح آن در تجدید قراردادهای دسته جمعی، تازگی ندارد، اما برخی خود ویژگی ها، شرایط لحظه کنونی را از گذشته متمایز می سازد. یکی از این خود ویژگی ها، اختلاف عمیق میان خواست افزایش حقوق ها از سوی کارگران و مخالفت با آن از سوی کارفرما است. در حالی که کارفرمایان دولتی در کشورهای مختلف اتحادیه اروپا حاضرند که دستمزدها را تنها به میزان چند درصد افزایش دهند، در فنلاند و دانمارک، پرستاران خواهان افزایش حقوق ها به میزان ۲۰ درصد و رانندگان قطارهای باری و مسافری آلمان، در آغاز مبارزات خود، که اخیرا با پیروزی خاتمه یافت، خواستار افزایش ۳۰ درصدی دستمزدهای خود شدند. از دیگر خود ویژگی های لحظه کنونی، تشدید قطب بندیهای طبقاتی و فروریزی اعتماد حقوق و دستمزد بگیران به کارفرمایان و قدرت اینها برای حل بحران موجود است. بدون تردید یکی از دلایل اصلی وجود چنین اعتمادی به طبقه سرمایه دار، حضور پر قدرت و طولانی رفرمیسم در جنبش کارگری کشورهای اتحادیه اروپا است. حامل این رفرمیسم، آن دسته از رهبران بوروکرات و سازشکاری هستند که سالهاست در راس مراکز ملی اتحادیه ای جا خوش کرده و مبلغ سیاست های مورد قبول سرمایه داران می باشند. در این شرایط، توده های کارگر و کارمند دولت در یکرشته از کشورهای اتحادیه اروپا نشان دادند که حاضرند برای تحقق اهداف خود دست رد به سینه این رفرمیسم و رهبران حامل آن بزنند. این مبارزه جویی و عزم جزم برای پیروزی، کار را به آنجا کشانده که کارگران، در مقابل تحمیل راه حل سرمایه داران از سوی رهبران سازشکار اتحادیه ها، دست به مقاومت زده و در بعضی موارد این سرپیچی به خروج اتحادیه های کارگری از تشکل های سراسری کارگری منجر شده است. یکی از نمونه های موفق در این زمینه بدون شک مبارزات پیروزمند رانندگان قطارهای باری و مسافری بین شهری آلمان است.

در اواسط سال گذشته، زمانی که نوبت به مذاکره پیرامون تجدید قراردادهای دسته جمعی برای تعیین دستمزدها و شرایط کار نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر و کارمند راه آهن دولتی آلمان رسید، اگر تصمیم به عهده کارفرمای دولتی بود و کارگران به سیاست های سازشکارانه رهبری اتحادیه سراسری کارکنان راه آهن گردن می گذاشتند، سهم نزدیک به ۳۵ هزار نفر از رانندگان قطارهای راه آهن دولتی آلمان، که

سال جاری میلادی، سال تجدید قراردادهای دسته جمعی میلیونها کارگر و کارمند دولت در اروپای متحد است. شاغلین بخش های مختلف دولتی، در همه جا، از پرتغال در گوشه شرقی تا لهستان در گوشه غربی اتحادیه اروپا، خواستار بهبود شرایط کار و زیست خود می باشند. همگان می دانند که در طول سالهای حاکمیت سیاست های نئولیبرالی، امنیت شغلی و رفاهی میلیونها کارگر و کارمند دولت، گذشته از سقوط به حداقل، همواره مورد تهدید بوده است. دولت های رنکارنگی که در طول این سالها وظیفه حفظ و دفاع از منافع طبقه سرمایه دار را به عهده داشته اند، تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا بخش های هر چه بیشتری از اقتصاد تحت کنترل دولت را به سرمایه های خصوصی واگذار نمایند. تحقق این روند تنها از طریق "ارزان" ساختن قیمت موسسات دولتی برای خریداران میسر بود. روی دیگر این سیاست "ارزان" سازی، تنها می توانست کاهش مداوم "هزینه تولید"، یعنی پائین نگهداشتن دستمزد و حقوق کارگران و کارمندان دولت، باشد.

به همین دلیل است که هرگونه خواست افزایش حقوق و دستمزدهای کارگران و کارکنان دولت در طول این سالها، با مخالفت بی چون چرای دولت سرمایه داران مواجه شده است. برغم این مخالفت سیستماتیک با افزایش قدرت خرید شاغلین دولت از طریق بالا رفتن حقوق و دستمزدها، اما دستمزدهای واقعی نمی توانست بیش از حد معینی از نرخ تورم عقب بماند. راه حل سرمایه داران در اینجا نه افزایش حقوق و دستمزدها، بلکه سوق دادن میلیونها کارگر و کارمند به سمت اخذ وام های مصرفی برای جبران این عقب افتادگی و حفظ سطح زندگی بود. افزایش حجم سرمایه های اعتباری و تسهیل توزیع این سرمایه در میان مردم، موجب شد که میلیونها نفر، از جمله شاغلین دولتی، برای حفظ سطح زندگی و عدم کاهش قدرت خرید خود، به این وام های مصرفی رو بیاورند.

اکنون اما اوضاع تغییر کرده است. آمار های رسمی موجود نشان از بالاترین میزان نرخ تورم در ۵ سال اخیر را دارد. افزایش مداوم قیمت مواد غذایی، هزینه های مسکن، نفت و بنزین، بویژه در ماههای اخیر، بخش، بازهم بیشتری، از حقوق و دستمزد های ناچیز مزد و حقوق بگیران، از جمله شاغلین دولت، را می بلعد. از سوی دیگر تعمیق بحران در بازارهای مالی منجر به افزایش نرخ بهره و دشواری اخذ این وام ها شده و توده های مردم دیگر نمی توانند سطح زندگی خود را از راه اخذ وام و بدهکاری بیشتر به سرمایه داران حفظ نمایند. این واقعیات بار دیگر به روشنی بن بست راه حل های فردی و ناگزیری مبارزه متشکل و جمعی را به نمایش گذاشته و افزایش حقوق و دستمزدها را به



زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

جنبش معلمان

یک سال پس از شروع توفانی

سال ۸۰ آغازگر دور جدیدی از مبارزات معلمان بود. در آن زمان که مدعیان اصلاح طلبی بر سر کار بودند، به جای پاسخ گویی به خواست‌های معلمان، اعتراضات معلمان را به تلاش جناح رقیب یعنی محافظه کاران برای تخریب چهره نداشته‌ی اصلاح طلبان در جامعه نسبت دادند. اما آن چه که از سال ۸۰ شروع شد بدون در نظرگیری شگردهای حاکمان، بر بستر واقعیت‌هایی شکل گرفت که هم چنان با این جنبش هستند. در راس همه‌ی این واقعیت‌ها، زندگی مشقت‌بار اغلب معلمان است و یا واضح تر بگوییم تمامی معلمانی که مجبورند با دستمزدهای ناچیزی که از آموزش و پرورش دریافت می‌کنند، زندگی کنند و بدر از همه وضعیت معلمان حق التدریسی است که تازه از بسیاری از مزایای معلمان استخدام رسمی آموزش و پرورش مانند بیمه درمانی، بیکاری، ارتقای شغلی، حق مسکن و غیره نیز محروم هستند. مبارزات سال‌های اخیر اگر چه ره آورد محسوسی از نقطه نظر خواست‌های این جنبش برای معلمان در بر نداشت، اما تجاری برای این جنبش به همراه داشت که بی شک می‌تواند سنگ بنای مبارزه‌ای پر ثمرتر برای معلمان قرار گیرد.

اما این دست‌آوردها چه هستند؟

سرلوحه‌ی دست‌آوردهای جنبش معلمان را می‌توانیم فرو ریختن هرگونه توهم نسبت به حاکمیت و نیات آن بدانیم. شاید گفته شود که توده‌های معلم سال‌های سال است که به حاکمیت بی اعتماد بوده و از آن منزجر هستند. اما این منظور ما نیست. معلمان در این سال‌ها و در جریان اعتراضات خود فهمیدند که حاکمیت هرگز به خواست‌های معلمان تن نخواهد داد مگر آن که جنبش معلمان با زور و قدرت خود خواست‌های خود را به حاکمیت سراسر نیرنگ و ریای جمهوری اسلامی تحمیل کند.

در جریان اعتراضات سال پیش، نامه‌ای با امضای "جمعی از معلمان" خطاب به خامنه‌ای و سایر سران جبار جمهوری اسلامی نوشته شده بود. نامه‌ای که چیزی نبود جز احساس شرمساری از مبارزه و درخواست لطف و کرم از رهبر جمهوری اسلامی. این نامه چیزی جز بیان‌گر یک گرایش در جنبش معلمان نبود. گرایشی که سعی می‌کرد - و می‌کند - با تعدیل جنبش اعتراضی معلمان و تنزل خواست‌های آن‌ها، این جنبش را مهار کند. جریانی که در نهایت

چیزی نخواهد بود جز همین "دفتر تحکیم" کنونی که به جای گذر از حاکمیت، با مطرح کردن سر و دم بریده‌ی خواست‌های جنبش، آن را در نهایت به زانده رقابت‌های جناحی حاکمیت تبدیل می‌کند.

اما جنبش معلمان دیگر این را به خوبی دریافته است. امروز در یک سوی این جنبش توده‌ی عظیم معلمان ستم‌کش قرار دارند که برخی از آن‌ها به دلیل شرکت در مبارزات معلمان اخراج شده و یا در تبعید بسر می‌برند؛ هم چون حمید رحمتی معلم روستاهای شهررضا که در محل تبعید خود و در حالی که مسافر مینی‌بوس بود تصادف کرده و به علت شدت جراحات چند روز را در کما بسر برد و در سوی دیگر افرادی هم چون "بهشتی" از رهبران انجمن صنفی معلمان قرار دارند که با کاندیدا شدن برای نمایندگی مجلس نشان داد، هم چنان ساز خود را کوک کرده و هنوز در پی دامن زدن به توهمات در میان توده‌های معلم است. نتیجه طبیعی شرایط کنونی اما رادیکال‌تر شدن این جنبش است. همان طور که در جنبش دانشجویی این را به وضوح می‌بینیم و همان طور که در جنبش زنان تا حدودی این را می‌توان دید.

دست‌آورد دیگر جنبش معلمان این بود که به آن‌ها ثابت شد، مبارزات مقطع نمی‌تواند نتیجه بخش باشد. انقطاع در مبارزه تنها به رژیم این فرصت را می‌دهد که قدرت خود را جمع کرده و دست به سرکوب جنبش بزند. همان طور که پیش از این نیز در نشریه کار مطرح کردیم و تجربه مبارزات گذشته معلمان نیز آن را نشان داد، وقتی که دیگر روشن شده بود، اعتصابات و تجمعات مقطعی جوابگو نیست، تنها یک اعتصاب عمومی نامحدود می‌توانست رژیم را به عقب‌نشینی وادار کند.

تاریخ و تجربه جنبش‌های اعتراضی، از جمله تجربه تعدادی از اعتصابات نامحدود در برخی از کارخانجات که در ماه‌های اخیر نیز شاهد آن بودیم، نشان می‌دهد که

اعتصاب نامحدود، تحت شرایط معین، اثرگذارتر از سایر اشکال مبارزه است. تجربه دیگر جنبش معلمان نیاز به یک تشکل سراسری را هر چه بیشتر آشکار ساخت. تشکلی که بتواند تبلور خواست و اراده توده‌های وسیع معلمان باشد و دل‌مشغولی آن، صرفاً مذاکره با حاکمیت برای رسیدن به تفاهم نباشد.

تردیدی نیست که معلمان ضرورت و اهمیت یک چنین تشکل سراسری را برای پیشبرد مبارزه به خوبی دریافتند. تلاش‌های وسیعی نیز برای گردآوری تشکل‌های کوچک و پراکنده محلی در زیر یک چتر واحد، مبذول داشتند. اما متأسفانه موانع درونی و بیرونی جنبش معلمان مانع از آن گردید که به هدف خود در آن مقطع دست یابند. این هدفی ست که با پیگیری و متانت باید برای تحقق آن تلاش نمود. تا آن زمان باید تا حد امکان از همین تشکل‌های صنفی موجود برای پیشبرد مبارزه، بهره لازم را برد. به ویژه آن که در بدنه‌ی تشکلات صنفی موجود، معلمان رادیکال فراوانی وجود دارند.

اما آخرین دستاورد مهم این جنبش را باید در درک اهمیت و ضرورت ارتباط این جنبش با سایر جنبش‌های اجتماعی دانست. معلمان سوای مطالبات ویژه و مختص خود، مطالبات مشترکی با جنبش‌های اجتماعی دیگر دارند.

خواست‌های مشترک جنبش معلمان با سایر جنبش‌های اجتماعی از جمله و به ویژه جنبش کارگری، دانشجویی و زنان، زمینه بسیار مساعدی را فراهم می‌کند تا این جنبش‌ها در ادامه مبارزات خود با حمایت از یکدیگر و تاکید بر خواست‌های مشترک خود از پتانسیل و امکانات سایر جنبش‌های اجتماعی به موازات رشد و گسترش مبارزات خود بهره لازم را ببرند. طرح شعارهایی از نمونه کارگر، معلم، دانشجو، اتحاد در جریان برخی از تجمعات و راهپیمایی‌های معلمان بیانگر درک همین نیاز جنبش بود.

ناگفته پیداست که برای رسیدن به این هدف، شکستن خط قرمزهای صوری رژیم که تنها برای ترساندن جنبش‌ها ترسیم شده و به واقع چیزی نیست جز ترس رژیم از نیرومندتر شدن جنبش‌های اعتراضی اقدامی بسیار ضروری می‌باشد.

خاطره

قیام مسلحانه و شکوهمند ۲۲ بهمن ۵۷

گرامی باد!

بخشنامه شاهرودی لغو اعدام در ملاء عام، یا ممنوعیت انتشار تصاویر اعدام ها؟

انگیزد، پوستین خود را وارونه کرده تا جنایات خود را از معرض دید مردم پنهان نگه دارند. جمهوری اسلامی نه تنها نمونه تیبیک اینگونه نظام ها است، بلکه به لحاظ کشتار، سرکوب، جنایت و سیاست فریبکاری در راس همه رژیم های ستمگر و ارتجاعی نیز قرار دارد. به رغم اینکه جمهوری اسلامی در دوران حاکمیت خود نمونه های زیادی از پوست اندازی های دروغین داشته است، اما آنچه همواره برای این رژیم به عنوان یک اصل بوده و هرگز تاکنون لحظه ای نیز از آن فاصله نگرفته، جنایت بوده است و جنایت تازه ترین نمونه از اینگونه اقدامات دروغین رژیم، که اتفاقا بازتاب دهنده بسیاری از واقعیت های کنونی جامعه نیز هست، بخشنامه جدید شاهرودی می باشد. بی دلیل نبود که رسانه های تبلیغاتی جمهوری اسلامی با بوق و کرنا به بزرگ نمایی این نمایش رژیم دست زدند و آن را در راس تبلیغات خبری شان قرار دادند. حال ببینیم این رویکرد تازه رژیم که تشریفات موسوم به "اصلاح طلب" نیز در بازتاب آن سنگ تمام گذاشتند چه بوده است.

شاهرودی در تاریخ نهم بهمن، اقدام به صدور بخشنامه ای کرد که رسانه های رژیم آنرا با عنوان "اعدام در ملاء عام ممنوع شد" سر تیتیر خود کردند. به رغم این موضع رسانه های داخلی، علیرضا جمشیدی سخنگوی قوه قضائیه اعلام کرد: بر اساس بخشنامه هاشمی شاهرودی، اجرای احکام اعدام به صورت علنی فقط با موافقت رئیس قوه قضائیه و بنا بر ضرورت های اجتماعی امکان پذیر خواهد بود. واحد مرکزی خبر جمهوری اسلامی نیز در گزارش خود یاد آور شد: بر اساس بخشنامه فوق از این پس انتشار عکس و تصاویر مربوط به اعدام در رسانه ها ممنوع است و دادستان های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی مأمور نظارت بر حسن اجرای این بخشنامه هستند.

حال ببینیم ضرورت صدور چنین بخشنامه ای چه بوده است؟ چه اتفاقی افتاده است که جمهوری اسلامی که تا دیروز اعدام در ملاء عام را به عنوان بخشی از قاطعیت نظام تبلیغ می کرد، امروز اجرای آنرا منوط به موافقت رئیس قوه قضائیه کرده است؟ چه شرایطی پیش آمده است که شاهرودی و دیگر مسئولان رژیم خواهان ممنوعیت انتشار تصاویر اعدام شدگان در رسانه ها شده اند؟ مگر نه اینکه همین شاهرودی "قاضی القضاة" جمهوری اسلامی تا دیروز "امت مسلمان" را جهت عبرت گیری به تماشای اجرای احکام اعدام در ملاء عام فرا می خواندند؟ جوانانی که جسم بی جانشان برای عبرت جوانان در میادین شهرها و بر بلندای جرتقیل، ساعتها در هوا آویزان می ماندند. خبر و تصاویر این گونه اقدامات نفرت انگیز نیز پیش از هر کجای دیگر در خبرگزاری های رژیم در معرض دید جامعه گذاشته می شد. تا دیروز که نمایش این اعدام ها بر گرفته از ماهیت اسلامی نظام و قاطعیت علی به شمار می رفت، چه شد که به یک باره با صدور بخشنامه ای خواهان ممنوعیت انتشار آن در رسانه ها شده اند.

حقیقت آن است که تا دیروز رهبران جمهوری

اسلامی می پنداشتند با اقداماتی از این دست خواهند توانست وحشت را در میان توده ها دامن بزنند، جنبش های اجتماعی را به سکون و یاس بکشانند و اقتدار خود را در معرض عموم به نمایش بگذارند. اما واکنش جامعه نسبت به این پدیده خلاف تصویری بود که رژیم روی آن حساب باز کرده بود. نه تنها توده ها مرعوب توخس رژیم نشدند، نه تنها انتشار تصاویر اعدام شدگان در ملاء عام اقتدار رژیم را به نمایش نگذاشت، بلکه این اقدام رژیم باعث بروز نفرت و انزجار بیشتر توده مردم از جمهوری اسلامی گردید. پخش تصاویر اعدام شدگان در رسانه های عمومی، پیش از آنکه اقتدار رژیم را به نمایش بگذارد، ماهیت قرون وسطایی، بربریت و توخس رژیم را در پیش چشم مردم و نهادهای بین المللی آشکار تر ساخت.

بازتاب انزجار عمومی توده ها از اعدام در ملاء عام، بر انگیزته شدن مقاومت در توده ها، افشاکاری سازمان های سیاسی و فعالین جنبش های اجتماعی نسبت به اینگونه اعدام ها، واکنش نهادهای بین المللی و افزایش اعمال فشار بر رژیم، مقامات قضایی جمهوری اسلامی را آن چنان در تنگنا گذاشته است که چاره ی کار را تنها در وارونه کردن پوستین خود دیده اند.

مگر بیشتر از این شاهرودی در مورد لغو سنگسار بخشنامه صادر نکرده بود؟ نتیجه چه شد، آیا سنگسار زنان و مردان متوقف گردید؟ نه تنها متوقف نشد، نه تنها بعد از صدور بخشنامه شاهرودی ما شاهد اجرای حکم سنگسار در جامعه بوده ایم، بلکه هم اکنون نیز زهره و آذر کبیری نیت توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی تحت ریاست همین شاهرودی به سنگسار محکوم شده اند. دو خواهری که به اتهام زنا ی محصنه هم اکنون در زندان هستند و اجرای حکم سنگسار خود را انتظار می کشند.

وقتی خبر اعمال فشار و شکنجه زندانیان در زندان های رژیم بازتاب گسترده یافت، شاهرودی همانند امروز پا به میدان گذاشت و با صدور بخشنامه ای دیگر، مبنی بر ممنوعیت شکنجه تلاش کرد شدت واکنش جامعه و نهادهای بین المللی نسبت به شکنجه زندانیان را کاهش دهد. نتیجه چه بود، آیا شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی متوقف گردید؟

مگر نه اینکه هم اکنون دانشجویان دستگیر شده تحت شکنجه های وحشیانه رژیم قرار دارند. مگر نه اینکه بعد از دستگیری گسترده دانشجویان چپ و سوسیالیست، هفته ها و بعضا ماه ها از سرنوشت تعدادی از آنها هیچ خبری در دست نبوده است. مگر نه اینکه با وجود صدور بخشنامه کذایی شاهرودی، زندانیان همچنان زیر شکنجه جان می بازند. مگر بعد از صدور بخشنامه شاهرودی، ما شاهد قتل زهرا بنی یعقوب، فرزند قبادی و ابراهیم لطف الهی در زندان های همدان، کرمانشاه و سنجند نبوده ایم؟ این قتل ها نمونه هایی هستند که در هفته ها و ماه های اخیر در زندان های جمهوری اسلامی رخ داده اند. آنهم بعد از صدور بخشنامه های "قاضی القضاة" جمهوری اسلامی.

برای نشان دادن چهره نفرت انگیز رژیم لازم

نیست به سال های دهه شصت باز گردیم. سالهایی که زندانیان بیشماری زیر شکنجه بازجویان جمهوری اسلامی جان باختند. مرگ زندانیان در زندان و زیر شکنجه هنوز استمرار دارد. هنوز در زندان های رژیم شکنجه بیاد می کند. هنوز احکام سنگسار توسط قضاة جمهوری اسلامی صادر و اجرا می گردد. صدور بخشنامه هایی از این دست که هر چند وقت یکبار صادر می کردند، نه کاربردی داشته، نه کسی از عوامل جمهوری اسلامی خود را مقید به اجرای آن می داند. عوامل اجرایی جمهوری اسلامی در زندان های رژیم، بیش از هر کسی بر بی اعتباری اینگونه بخشنامه ها واقف هستند. بازجویان، شکنجه گران، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم به خوبی می دانند که جمهوری اسلامی بدون سرکوب، شکنجه و اعدام لحظه ای دوام نخواهد آورد. آنان نیک می دانند که شاهرودی و دیگر رهبران رژیم در سایه اعمال خشونت آنان بر اریکه قدرت نشسته اند و رژیم استمرار خود را مدیون سرکوبگری و جنایت همین بازجویان، شکنجه گران، قضاة دادگاه ها و دیگر عوامل کشتار توده ها می باشد.

هم اکنون دستگیری گسترده دانشجویان و بی خبری از سرنوشت آنها، دانشگاه های کشور را به تکلیف وا داشته است. اعدام های رژیم در ملاء عام انزجار و نفرت عمومی توده ها را نسبت به رژیم بر انگیزته است. مرگ زهرا بنی یعقوب، ابراهیم لطف الهی و فرزند قبادی در زندان های جمهوری اسلامی آنهم زیر شکنجه بازجویان، واکنش محافل بین المللی و محکومیت رژیم را به همراه داشته است. به رغم اینکه رژیم ظاهرا خود را نسبت به اینگونه واکنش های عمومی پاسخگو نمی داند، به رغم اینکه جمهوری اسلامی همواره تلاش می کند خود را بدور از تاثیرات فشار افکار عمومی نشان دهد، اما واقعیت خلاف این را نشان داده است.

در وضعیت موجود جمهوری اسلامی به لحاظ تنگنایی که در آن گرفتار آمده است، در بدترین شرایط دوران حاکمیت خود بسر می برد. اکنون ته مانده جریان هایی که معتقد به اصلاح رژیم بودند نیز رویای خوش توهم شان ترک برداشته است. صدور این گونه بخشنامه ها، فقط می تواند خوراک تبلیغاتی آخرین پس مانده های این گونه جریانات باشد. بی خود نیست که تشریفات "اصلاح طلب" بیش از همه به استقبال این بخشنامه رفتند. مضافا اینکه در فضای کنونی، رژیم مصلحت خود را در آن می بیند تا با روی آوردن به اعدام های مخفی و غیر قابل انعکاس در جامعه، فشارهای وارده بر خود را کاهش دهد.

بخشنامه شاهرودی پیش از اینکه بازتاب دهنده ممنوعیت اعدام در ملاء عام باشد، رسانه ها را هدف قرار داده است. ممنوعیت انتشار عکس و تصاویر اعدام شدگان در رسانه ها، پیام روشن و صریح این بخشنامه است. پیامی که از این پس با دستور العمل "اداستان های عمومی" از جمله سعید مرتضوی وسیله ای برای سرکوب و سانسور باز هم بیشتر تشریفات و رسانه های داخلی خواهد شد.

ابعاد تکان دهنده سوانح ناشی از کار

بیست و پنجم شهریور ماه، علیار علانی کارگر ۴۵ ساله فولاد مبارکه اصفهان، هنگام نظافت ریل ها، جان خود را از دست داد. شایان ذکر است که کارگران نظافت صنعتی، مجبور هستند هنگام گردش نقاله، کار نظافت ریل ها را انجام دهند. این کارگران، در عین حال برای جلوگیری از نشستن گردوخاک و غبار فلزات بر سر خود، پارچه ضخیمی را به صورت مقتعه حفاظتی به سر می کنند. هنگامی که علیار مشغول نظافت ریل ها بود، قسمتی از مقتعه حفاظتی وی، بین نوار نقاله گیر کرد و او را به داخل دستگاه کشید و بلافاصله استخوان های قفسه سینه وی را خرد و خمیر ساخت. همکاران علیار، باز حمت و احتیاط، او را از بین نوار نقاله بیرون کشیدند، اما قبل از رسیدن آمبولانس، علیار جان خود را از دست داده بود.

دهم آذرماه، در حالی که کارگران پروژه اجرایی بزرگ راه پردیس، در دامنه کوه، برای تعریض جاده، در حال قالب بندی پل بودند، کوه ریزش نمود. بار ریزش کوه، تعدادی از کارگران توانستند به موقع از محل بگریزند، اما احمد، کارگر بیست ساله، در زیر آوار خروارها خاک و سنگ ماند و جان خود را از دست داد. در شهر قفس نیز هشت کارگر ساختمانی که مشغول گود برداری یک پاساژ در دست احداث بودند، بر اثر ریزش دیوار محل گودبرداری، زیر خروارها خاک مدفون و زنده به گور شدند.

یکم بهمن ماه ملک علی کریمی، کارگر شرکت واحد، هنگامی که مشغول شارژ کردن باطری اتوبوسی بود که به دلیل سرمای زیاد، از کار افتاده بود، از ناحیه سر دچار حادثه شد و جان خود را از دست داد. چهارم بهمن ماه، یک کارگر کارخانه کاغذ سازی الموت قزوین، در حین کار به داخل دیگ خمیر زنی افتاد و جان خود را از دست داد. نام این کارگر، کیماسی بود و قرارداد یک ماهه داشت.

در بخش ساختمان سازی، اوضاع بسیار وخیم تر و فاجعه بارتر است. صنعت ساختمان با دارا بودن ۳۰ درصد مرگ و میر، بیشترین فوت حوادث ناشی از کار را دارد. از ۳۰ هزار گزارش حوادث ساختمانی در سال هشتاد و پنج، ۱۶ درصد یعنی ۴۸۰۰ مورد، منجر به مرگ کارگر شده است.

به دهها نمونه دیگر از این گونه فجایع می توان اشاره کرد. اما نیازی به طولانی تر کردن این لیست، نیست. از روی همین چند نمونه مرگ دلخراش کارگران در حین انجام کار، به آسانی می توان به این مسئله پی برد که کارگران ایران، در تحت شرایطی به کار واداشته می شوند، که نه فقط از استانداردهای بین المللی در آن خبری نیست، بلکه مطلقاً فاقد امکانات اولیه حفاظتی و ایمنی است. این چند نمونه، تنها جزء کوچکی از مجموعه رویدادها و سوانح دردناکی است که هر روزه در اقصا نقاط کشور در محیط های کار اتفاق می افتد. این نمونه ها، در عین حال شمه ای

از ابعاد تکان دهنده جنایاتی را که طبقه سرمایه دار علیه طبقه کارگر مرتکب می شود، برملا می سازد.

فاجعه قتل و کشتار کارگران در محیط های کار یا سوانح ناشی از کار، آن قدر بزرگ و هولناک است که اکنون برخی مقامات دولتی نیز - هرچند با اهداف و مقاصد خود - به عدم رعایت اصول ایمنی در محیط های کار و افزایش میزان حوادث ناشی از کار اعتراف می کنند.

در سال گذشته بیش از ۱۰ هزار و ۴۰۰ کارگر قربانی حوادث ناشی از کار شده اند. این آمار را ابراهیم نظری جلالی، معاون وزیر کار اعلام نمود. خبرگزاری ایسنا در تاریخ ۹/۱۱/۸۶ به نقل از محمد صادق طباطبائی، معاون درمانی تامین اجتماعی استان قزوین نیز، همین موضوع را تکرار نمود و افزود، علت وقوع ۷۰ درصد از این حوادث رعایت نشدن اصول ایمنی و حفاظت، توسط کارفرما بوده است. نامبرده که در "همایش سلامت شغلی کارگران"، ویژه مدیران کارخانه های استان قزوین صحبت می کرد، به صراحت اعلام نمود که سالانه آمار حوادث ناشی از کار غیر ایمنی در کشور، روبه افزایش است. وی گفت، آمار حوادث ناشی از کار از ۱۶ هزار و ۳۸۲ مورد در سال ۸۲ به ۲۵ هزار مورد در سال ۸۵ افزایش یافته است.

معنای این سخن مقام دولتی در "همایش سلامت شغلی کارگران" این است که در ظرف سه سال بیش از ۵۰ درصد میزان سوانح ناشی از کار افزوده شده است و کارگران هم مطلقاً فاقد سلامت شغلی اند! معنای دیگر ۲۵ هزار سانحه و ۱۰ هزار و ۴۰۰ قربانی در سال، این است که در سال ۸۵، در هر یک شبانه روز ۶۸ کارگر دچار سانحه و به نحوی از انحاء مصدوم شده و ۲۷ کارگر قربانی سانحه ناشی از کار شده اند.

باید در نظر داشت که این آمار و ارقام و میزان سوانح ناشی از کار، اگر چه به خودی خود، بسیار فاجعه بار و تکان دهنده می باشند، اما اولاً آمار و ارقام واقعی نیستند و هنوز تمام سوانح ناشی از کار را در بر نمی گیرند، و ثانیاً به فرض صحت آن و دربرگرفتن تمام حوادث ناشی از کار، تنها بازتاب دهنده میزان سوانح ناشی از کار در کارخانه ها و کارگاه هائیکه مشمول قانون کار و بازرسی وزارت کار هستند. از دو میلیون و ۶۱۴ هزار کل کار گاه های فعال کشور، بیش از دو میلیون و ۴۷۶ هزار کارگاه، یعنی حدود ۹۴ درصد آن را، کارگاه های کوچک زیر ده نفر تشکیل می دهند. ۵۱ درصد از کل جمعیت کارگری ایران در همین کارگاه های کوچک زیر ده نفر مشغول به کارند. به عبارت دیگر در این دسته از کارگاه ها، نه فقط کارگران از شمول قانون کار و برخی قوانین حمایتی وزارت کار محروم اند، بلکه هیچ گونه ضابطه ای هم بر شرایط کار در این کارگاه ها حاکم نیست. نه بر سلامت کارگران و نه بر شرایط کار آن ها از لحاظ، ایمنی، بهداشتی و حفاظتی، هیچگونه نظارتی اعمال نمی شود. در

زمینه بازرسی نیز مسئله به همین صورت است. بازرسان وزارت کار، کار بازرسی و نظارت - هرچند بوروکراتیک- را در واحدها و موسسات بابتش از ده کارگر که در آن ها قانون کار به اجرا گذاشته می شود دنبال می کنند. اما در کارگاه های کوچک کمتر از ده کارگر که طبق اظهارات معاون وزیر کار بیش از نیمی از کل جمعیت کارگری کشور در این کارگاه ها کار می کنند، بازرسی وزارت کار، صرف نظر از ماهیت و نتایج آن، به کلی منتفی ست و در قبال مرگ کارگران و دیگر سوانح ناشی از کار، حتا به لحاظ ظاهری و اداری نیز کسی پاسخگو نیست. باین حساب، این مسئله کاملاً روشن است که میزان مرگ و میر و سوانح ناشی از کار در واحدهای کوچک کمتر از ده کارگر نیز که عموماً در محاسبات آماری رژیم در نظر گرفته نمی شود، بسیار بالاست.

بنابراین اگر که این فاکتور ها را نیز در نظر بگیریم، متوسط میزان سوانح ناشی از کار، از ارقام اعلام شده نیز بسیار افزون تر می شود و ابعاد جنایات سرمایه داران علیه کارگران نیز بسیار فاجعه بار تر و تکان دهنده تر.

کارگر را در محیطی به کار و می دارند که فاقد هرگونه امکانات بهداشتی، ایمنی و حفاظتی ست. کارگر را در محیطی به کار و می دارند که آلوده به گرد و غبار و آلاینده های گوناگون شیمیایی ست. کارگر را پای دستگاهی می فرستند که هیچگونه آموزشی پیرامون طرز کار یا آن دستگاه را، به وی نداده اند. از کارگر ساعات طولانی کار و اضافه کار می کشند، کارگر را خسته و فرسوده می کنند، دستمزد کافی به کارگر نمی دهند، او را گرسنه نگاه می دارند و هزار و یک کمبود و نگرانی و استرس برای کارگر ایجاد می کنند. چماق اخراج و بیکاری، عدم اعتماد و اطمینان به ادامه کاری و بی آیندهی را بر فراز سر کارگر نگاه می دارند. کارگر را پای دستگاه های کهنه، فرسوده، از رده خارج شده و غیر استاندارد می فرستند و در عین حال نه فقط به سادگی حاضر نمی شوند در زمینه هائیکه به سلامت کارگر و بهداشت و ایمنی محیط کاربری گردد، پولی خرج کنند، بلکه بطرز غیرقابل باوری، در این زمینه ها از خود، خست نشان می دهند. در یک کلام برای افزایش سود و کاهش هزینه ها، سرمایه داران و دولت آنها، باستان خود، عملاً کارگران را به دامان سوانح پرتاب می کنند.

آمار سوانح ناشی از کار، بار دیگر بر این واقعیت صحه می گذارد که طبقه سرمایه دار ایران و دولت حامی آن، درچه شرایطی به غایت وحشیانه و برده واری طبقه کارگر را استثمار می کنند و بی هیچ دغدغه ای، جان و زندگی کارگر را قربانی مطامع خویش می سازند. آمار دهشتناک کشتار کارگران و سوانح ناشی از کار، بار دیگر نشان می دهد که اگر برخورد سرمایه دار و شیوه تولید سرمایه داری نسبت به وسائل تولید، ماشین آلات، کار افزار و مصالح تولید فوق العاده با خست و قناعت توأم است، در عوض به همان نسبت و بسیار بیشتر از آن، نسبت به کار زنده (کارگر) دست و دل باز و اسراف کار است.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 519 February 2008

ابعاد تکان دهنده سوانح ناشی از کار

سوانحی که منجر به مرگ یا نقص عضو و آسیب های جدی کارگر می شود، در شرکت ایران خودرو، - به ویژه پس از واگذاری بخش های مختلف این واحد به شرکت های پیمان کاری- به شدت افزایش یافته است. اما مرگ کارگران در حین انجام کار، به شرکت ایران خودرو محدود نمی شود، چراکه حرص و آز سرمایه داران ایران برای کسب سود بیشتر و سیاست صرفه جوئی و کاهش هزینه ها، به بهای جان و زندگی کارگر، منحصر به این یا آن سرمایه دار و این یا آن کارخانه نمی شود. آزمندی و سودپرستی، خصلت تمامی سرمایه داران، و سیاست صرفه جوئی و کاهش هزینه به حساب کارگر نیز، یک پدیده رایج شیوه تولید سرمایه داری ست که تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی به حد اعلائی خود رسیده است. بنابراین، کارگران ایران، نه فقط در ایران خودرو، بلکه در تمام کارخانه ها و شرکت هایی که عموماً فاقد حداقل های ایمنی، بهداشتی و حفاظتی اند، در هر لحظه در معرض خطر مرگ، نقص عضو و آسیب های جدی قرار دارند. شرکت خودروسازی سایپا، نمونه دیگری از این شرکت هاست. خودروسازی سایپا نیز روز بیست و هفتم تیرماه، یک کارگر ۲۷ ساله این شرکت را به کام مرگ فرستاد. علی سرحدی، کارگر سالن پرس شرکت خودروسازی سایپا، هنگام کار با یک دستگاه پرس پانصد تنی، ناگهان بخشی از بدنش از سمت سر و تنه، به زیردستگاه پرس رفت و در دم، جان داد. علی سرحدی کارگر جوان سایپا در شرایطی دچار این سانحه شد که مدت سه سال به عنوان پرسکار در سالن پرس کار کرده بود. او که در تدارک مراسم عروسی خود بود، ناگهان به سر نوشت همکاران خود، ابولقاسم احمدی و علی آدینه دچار شد که در اثر سقوط، جان خویش را از دست داده بودند.

در صفحه ۷

معاون وزیر کار چنین اعلام نمود که در سال گذشته، بیش از ۱۰ هزار و ۴۰۰ کارگر، قربانی حوادث ناشی از کار شده اند و بخش صنعت با ۴۷ درصد، بیشترین میزان حوادث را داشته است. یک مقام دولتی دیگر نیز تصریح نمود که میزان حوادث ناشی از کار در سال ۸۵، نسبت به سال های قبل از آن افزایش یافته است.

ابعاد سوانح ناشی از کار آن قدر گسترده و شمار مرگ و میر کارگران به قدری زیاد شده است که دیگر حتا مسئولین دولتی نیز نمی توانند آن را کتمان کنند.

در اثر فقدان امکانات ایمنی، بهداشتی و حفاظتی در کارخانه ها، شرکت ها و مؤسسات تولیدی و صنعتی، هر روزه دهها و صدها کارگر دچار مرگ و سانحه می شوند.

شرکت ایران خودرو از جمله این شرکت هاست. شرکت ایران خودرو، به قتلگاه کارگران تبدیل شده است. طی دو سال گذشته، دهها کارگر این کارخانه، در اثر سوانح ناشی از کار که پیوسته در حال افزایش است، جان خود را از دست داده و یا دچار نقص عضو شده اند. پیش از آن که خون حسین صادق زاده، خاتمیری، فریدون گلستانی، وحید امینی، یاسر یوسفی، حسین قاسمی، حسین مؤیدی، پیمان رضی لو و امید اولادی از در و دیوار و کف کارخانه ایران خودرو پاک شده باشد، ایران خودرو، بار دیگر از میان کارگران قربانی گرفت.

علی اکبر شور گشتی، کارگر انبار ریخته گری، در اثر سقوط پالت از روی دستگاه لیفتراک، در برابر چشم همکاران خود، جان خویش را از دست داد. این سانحه روز ۱۵ شهریور اتفاق افتاد. اما هنوز دو هفته از این حادثه نگذشته بود که علی امامی، کارگر ۲۶ ساله سالن پرس شماره سه همین کارخانه نیز، دچار سانحه شد و بر اثر برخورد دوقالب که وی در میان آنها گیر کرده بود، جان خود را از دست داد. این واقعه ای است انکار ناپذیر که حوادث ناشی از کار و

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۴۱ متر، فرکانس ۷۴۷۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

شماره پیام گیر صدای دمکراسی شورائی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی